

بخش پایانی

در شماره پیش بخشی از دیدگاه های امام را در باب حکومت و سیاست در رویکرد او به سیره پیامبر(ص) به بحث گرفتیم و ادامه آن را که کاوشهای پایه ای در این مقوله است به این شماره وعده کردیم. در این مقال چهار مقوله را دنبال می کنیم:

1. مبانی حکومت

2. غایت حکومت

3. قلمرو حکومت

4. شرائط حکومتگر

پیش از ورود به این مقوله ها بایسته است به دیدگاه امام در باب انسان نظری افکنیم تا تصویر کامل تری از هندسه فکر سیاسی او عرضه شود؛ چرا که نگاه هر فرد به سیاست و حکومت بی گمان برخاسته از جهان بینی او به طور عام و نگرش وی به انسان به طور خاص است. کسی که جهان را پدیده ای مادی و انسان را تنها حیوان شعورمند بازداشته در آن می بیند آنچه در ذهن خود از حکومت ترسیم کرده مادی و محدود به مرز و مکان خاص است و او که انسان را پدیده ای الهی در پهنه خداگون هستی می بیند تنها به بعد مادی و زندگی دنیایی او نظر ندارد بلکه بینش چنین فردی به گستردگی دیدگاه الهی وی دامنه می یابد و تمامی نگرشهای او در این عرصه معنی و توجیه می یابد. امام خود در نقد دیدگاههای غیر الهی می گوید:

(تمام رژیمهای غیر الهی که به دست غیرانبیا تحقق پیدا کرده است حدود دیدشان همین طبیعت است احتیاجات طبیعی را می توانند آنها برآورند و... تنها رژیمی که و تنها مکتبی که کار دارد به انسان... این مکتبهای انبیاء است.)¹

راز ناتوانی رژیمهای غیر الهی از تربیت انسان تا مرتبه برین و فوق طبیعت درک نکردن واقعیت انسانی بشر است؛ از این روی حکومت ها در پی ساختن انسانها و تهذیب نفس او نیستند:

(شاید هیچ حکومتی را پیدا نکنید که دنبال تهذیب نفس مردم باشد کاری به آن نداشتند حکومت دنبال این بوده است که بی نظمی نشود... فقط حکومتهای الهی است که برای اصل مقصد... که انسان را آن طور که [باید] باشد درست می کند.)²

از این روی به جاست از نگرش امام به انسان که برگرفته از دیانت اسلامی و سنت نبوی است سخن به میان آید: انسان در نگاه امام

1. انسان موجودی خدایی با فطرت پاک و خداگراست که بر سرشتی صحیح و بی آلایش ساخته شده است.³ این پدر و مادر 4 جامعه 5 محیط تربیت و بیگانگانند 6 که انسان را به سوی دیگر کشانده و از مسیر اصلی دور می کنند. انسان خداشناس و خداجو در دیدمهر و نوازش الهی به هدایت تشریعی به راه راست هدایت یافته است و تمام زندگی او را از ابتدا و در تمام برهه ها و مرحله ها تا فرجام دستورها و آیینهای فرو فرستاده شده از سوی خداوند در برگرفته 7 و آبی از منظر و محضر او به دور نیست.⁸

2. احکام و آموزه های مقدس آسمانی تنها راه درست زیستن را به انسان می نماید و بشر بی تجربه دینی و بی تمسک به داده های وحیانی هرگز نمی تواند راهی به سر منزل ببرد و عقل بشری نیز به تنهایی راهگشای وی نیست از این روی با

تمسک به آن احکام می توان انسان شایسته ای شد. 9 و آزادی و استقلال و پیشرفت‌ها نیز در گرو عمل به آن است. 10 به همین جهت اسلام برای تمام آنات زندگی انسان از روزی که زاده می شود تا روزی که چشم از دنیا می بندد و رخ در نقاب خاک می کشد دستور و حکم دارد. 11 هیچ آن و مرحله از زندگی بشر در تفکر اسلامی به بوته فراموشی نهاده نشده است. 12

3. تعالی خواهی و کمال جویی بشر جز با اختیار و حق گزینش وی نیست. از این رو انسان گزیننده و آزاد و با قدرت محاسبه و ارزیابی گری راه را از بی راه بازشناخته و بهترین آن را برای خویش برمی گزیند. 13 گرچه او در میان دو مرز جبری: ولادت و مرگ می زید و عناصر فعالی بیرون از توان و اختیار وی در او اثر گذارند؛ اما هرگز وی در این قلمرو ناگزیر نیست و این خود بشر است که برمی گزیند 14 می سازد به پیش می رود و یا در نشیب واپس گرایی و پستی در می افتد. عالم هستی نیز در راسته خواست بشری همراهی و همسویی دارد. ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا آنچه را آدمیان می جویند فراهم سازند و به این اشرف آفریده های هستی یاری می رسانند تا به اوج و تعالی دست یابد. همه هستی برای او و زمینه ساز پیشرفت و کمال اوست.

4. رسیدن به این فرجام در جامعه و محیط ساخته شده و متعالی متصور است. به همین جهت جهت انسان رو به پیش در جامعه ای ناهمگون ناساخته و بازدارنده با سیاست و سیاستگری نابرابر و ناترازمند سازگاری ندارد. پس بایستی بر اساس داده های تشریعی به حکومت و نظام اجتماعی بشر اندیشه شود و شاید سخن پیامبر(ص) در بایستگی گماردن امیر برای جمع ناشی از همین نگرش باشد. 15

به گفته امام خمینی:

(انبیا آمدند که این افسار گسیخته را مهارش کنند و بیاورند تحت ضوابط و بعد از این که مهار شد راه نشانش بدهند و برای این که تربیت بشود یک تربیتی که برسد به آن کمالاتی که تا آخر برای او سعادت است). 16

5. در نگرش امام به انسان دو نکته اساسی وجود دارد:

الف. اهمیت دین به عنوان راه و روش درست زندگی.

ب. آخرت باوری در عین ارجمندی حیات دنیایی.

بر اساس نگاه ایشان انسان در پرتو دستورها و آیینهای دینی به ساخت زندگی دنیایی در پیوند با آخرت خویش دست می زند. در نتیجه آن گاه که میان دین خواهی و حفظ نفس ناسازگاری پیش آید این دین است که ماندگاری اش برتری دارد. 17

این که امام به روشنی می گوید: (ما برای خدا نهضت کردیم برای پیاده کردن دین او نهضت کردیم). 18 نشان دهنده اهتمام وی به جنبه های غیرمادی و ارزشهای فرا عقلی بشر است. فهم و روشن گری این نکته برای آنان که حقایق هستی را باور ندارند ناممکن است. چگونه دین که برای هدایت انسان و ارائه راهکارهای زیستن و دستگیری وی در وقت سختیها و راحتیها آمده خود قربانی و فدایی بخواهد؟

امام با الگو قرار دادن زندگی پیامبر(ص) که جز با جانفشانی و رنج بردن و سختیها در راه دین نزیسته بدین ساحت روی می کند. 19

پیامد نگرش بیان شده برتری آخرت بر دنیا است آن گاه که میان این دو ناسازگاری در افتد.

دنیا در نگاه امام تنها وسیله و مقدمه ای برای رسیدن به یک هدف والا و جایگاه بلند است 20 و هرگز ابزار قربان شدن هدف را نمی طلبد این هدف است که وسیله را به کار می گیرد:

(أما الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها) 21

از این پل دنیا جز برای گذار نباید بهره گرفت. اگر روزی لازم آید برای نگهداری هدف و رسیدن زودتر به آن وسیله را در هم بشکنیم امری شایسته است؛ اما هرگز نمی توان هدف را برای لذت بری از راه نادیده انگاشت و بدان بی اعتنا بود. 22

با این پیش درآمد که به جایگاه انسان در نگاه امام پرداخته است می توان مقوله های دیگر را آسان تر بیان کرد. به این معنی که اگر سیاست و حکومت در دایره جهان بینی و نگرش کلی او بگنجد پذیرفتنی است چنانکه پیامبر(ص) از همین

چشم انداز به ترسیم هستی پرداخته و حکومت و سیاست امت را به دوش گرفته است. 23

پیش از بیان مبانی حکومت از نگاه امام شایسته تر آن است که تعریف امام از حکومت عرضه شود. وی حکومت اسلامی مورد نظر خویش را چنین می شناساند:

(اسلام بنیان گذار حکومتی است که در آن نه شیوه استبداد حاکم است که آراء و گرایشهای نفسانی یک نفر را بر سراسر جامعه بگستراند نه شیوه مشروطه و جمهوری [به سبک شرقی و غربی] که متکی بر قانونها و آیینهایی باشد که گروهی از افراد جامعه برای تمامی آن برمی نهند؛ بلکه حکومت اسلامی نظامی است الهام گرفته و نشأت یابنده از وحی که در تمام زمینه ها از قانون الهی مدد

می گیرد. این اصل کلی حتی در مورد پیروی از زمامداران و کارگزاران امور حکومت نیز جاری و ساری است.) 24
از این ترسیم حکومت می توان اصولی را بیان داشت که با وجود آنها اسلامی بودن آن تبلور می یابد و به حقیقت می پیوندد.

1. اصل ارزش مندی انسانها

حکومت و حاکم در جامعه انسانی معنی دارد. اگر در حکومتی به انسانیت انسانها بهایی داده نشود و انسانها به عنوان یک موجود ارزش مند صاحب اختیار و نقش آفرین در زندگی خود نباشند حکومت نیز غیرانسانی خواهد بود. مقصود از انسان انسانهای اثر گذارند. مقصود طبقه دسته و گروه نژاد و مردمان اقلیم ویژه ای نیست. انسانها از هر پایگاه علمی اجتماعی اقتصادی برخاسته باشند انسان به شمار می آیند و ارزش مندند و ارجمند.

پیامبر اسلام(ص) از آغازین روزهای رسالت خویش تا فرجامین زمان حیات خود هرگز انسانها را از این زاویه دسته بندی نکرد گرچه پس از آن حضرت گاه به نام اسلام چنین حرکتهایی صورت گرفت. بنی امیه با مسخ اسلام می خواستند حکومت اسلامی را به حکومت عربی دگر کنند:

(درست در مقابل اسلام که ملیتها را می خواست کنار بگذارد و هر بشر ملت واحده باشند و برای یک رژیم برای یک طایفه ای دون طایفه ای برای یک رنگی با رنگ دیگر فرقی نباشد. بنی امیه آمدند همان عربیت را گرفتند که اگر آنها موفق شده بودند اسلام را متبدل می کردند به یک معنایی که همه اش دنبال این باشد که آن عربیت جاهلیت زنده بشود.) 25

عمل بنی امیه در کشاندن حکومت به سوی یک قوم امری ضد اسلامی است. پیامبر(ص) در نخستین قانون اساسی در مدینه بر این اصل اساسی ارزش مندی انسانها انگشت نهاده و همگان را به یگانگی و یک پارچگی سیاسی اجتماعی در زیر یک پرچم و معیار انسانی فرا می خواند. 26 برای آن حضرت تنها یک چیز می توانست انسانها را رده بندی کند و در مرتبه ها و پایه های گوناگون قرار دهد و آن شایستگیهای دریافتی و یافته های اختیاری انسانها بوده است.

پیامبر(ص) حتی نسبت به آنانی که نه تنها به او احترام نمی گذاردند بلکه سنگ بر سر راهش می افکندند به دیده تحقیر و انکار نمی نگریست و بالاتر آن که در برآوردن و برقرار کردن امنیت و رفاه آنان کوشایی داشت؛ 27 چرا که آنان نیز انسانهایی بوده اند اثرگذار در جامعه ای که آن حضرت می خواهد در آن به حرکتهای اصلاحی و تربیتی دست بزند. با این که پیامبر(ص) مشروعیت خویش را از خداوند دریافته است؛ اما این تنها پذیرش انسانهاست که می تواند زمینه تکاپو و تلاشهای اصلاحی او را فراهم کرده و بدان معنی دهد. البته آن حضرت بیش از هر گروهی به توده مستمند و مستضعف جامعه تکیه داشته است؛ از آن روی که ناآلودگی درونی آنان زمینه مساعدی را برای تن دادن و پذیرش ارزشهای متعالی فراهم کرده بود: 28

(اسلام برای همه است [اما] از توده پیدا شده است و برای توده کار می کند.... پیغمبر اکرم از همین جمعیت پایین بود.... اصحاب او از همین مردم پایین بودند از این طبقه سوم بودند.) 29

امام با چنین نگرشی به سیره پیامبر دریافته است که تنها با احترام به انسانها و با تکیه به آنان است که می توان جامعه برینی پایه نهاد و حکومتی الهی را طراحی کرد. 30 تاکید ایشان بر ارزش و توجه به آراء و دیدگاههای مردم 31 نه به عنوان سکوی پرش و در عرصه تبلیغات بلکه به عنوان ولی نعمتهای حقیقی نظام 32 و تاکید بر احترام به آنان جدای از هرگونه نگرشهای سیاسی و جناح بندیهای حاکم و بارنکردن اندیشه ها و باورهای سیاسی خویش بر ذهن و دوش مردم ناشی از این نگرش است:

(ما بنای بر این نداریم که یک تحمیل به ملتمان بکنیم و اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هرطوری رأی داد ما هم از آنها تبعیت می کنیم. ما حق نداریم خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم.) 33

بارکردن عقیده و مرام سیاسی و یا اندیشه ویژه بر ذهن و اندیشه انسانها ناکارآمد است و تنها می تواند (تن)ها را به همراهی وا دارد که با وجود جبر و فشار دیگر رویگردانی جدی را به دنبال دارد؛ اما آنچه درنگرش امام خوشایند است پیروی جانهاست جانهایی که با معرفت و شناخت به پیروی آمده اند. پیامبر(ص) در مشاوره با مردم در امور اجتماعی به دنبال چنین فرجامی بوده است. 34

نگاه به ارجمندی و بزرگی انسانها در جهان بینی اسلامی اصلی استوار است آنان که به توحید باور دارند نمی توانند به آن بی اعتنا باشند: (من قتل نفساً... فکانما قتل الناس جميعاً) 35 به زیبایی ارج انسان را می نماید. همه آدمیان آفریده خدای یگانه و از منشأیی یکتاوند و هیچ کس حق فخرفروشی بر دیگری را ندارد و نمی تواند او را کوچک بشمارد که هر انسانی عالم بزرگی است. 36 هرگز حکومت اسلامی نمی تواند با پست شماری انسانها تبلور یابد و به حقیقت بیبوند. پیامبر(ص) از همان ابتدا به رویارویی با آنانی برخاست که انسانها را به هیچ و تنها ابزار کار خویش می انگاشتند:

(قرآن در مقابله با قلدرها آیات زیادی دارد و رسول اکرم سیره اش این بود که از اول مقاتله می کرد با این اشخاص که می خواستند مردم را استثمار کنند می خواستند مردم را استخدام کنند بر این قیام کرد.) 37

ناگفته نماند که اصل حق داری و ارزش مندی انسان دو مرز دارد:

الف. اصل معنویت و ارزشها: از چشم انداز دیانت اسلامی هستی آدمی در جهانی با دو رکن معنویت و مادیت شکل می گیرد نابرخورداری انسان از هر یک از آن دو کاستی و کمی وجودی اوست؛ از این روی اسلام در مقایسه با دیگر ادیان توحیدی از کمال و تمامیت برخوردار است نه تنها برای دنیا و رفاه و آسایش دنیایی آمده و نه تنها برای آخرت. جداکردن دو بعد: مادیت و معنویت از یک دیگر فروکاستن از پیکره زیبای اسلام است. امام بر این اساس به حکومت و نظام سیاسی می نگرد. ارزشها مبنایی از حکومتند که در ترازسازی اصل پیشین به کار می آیند. همه آنچه در آرای مردم تبلور یافته و خوشایند آنان است در نگرش امام اصالت نمی یابد. او تا جایی که به ارزشها و معنویت آسیب وارد نسازد از نظر مردم بهره می جوید و در صورت ناسازگاری این ارزشهاست که در مرتبه برتر می ایستد: 38

(در سراسر زندگی پیامبر(ص) اصل برتری معنویت ارزشها تبلور داشته است. او تا آن جا برای انسان ارج و بها قایل می شد که در جهت راستی و حقیقت گام بردارند و برای برقراری پرچم توحید که تجسم و عینیت ارزشهاست همه چیز خود را فدا کرد.) 39

ب. اصل استقلال دین و برتری اسلام: چنانکه اشاره شد در نگاه امام دین به عنوان پدیده ای آسمانی و قدسی از جایگاهی والا برخوردار است و هرگز هیچ انسانی نمی تواند آن را قربانی هدفها و خواسته های خود کند. اسلام که آخرین دین و برترین آن است پذیرش سلطه دیگر ادیان و دیگران را بر خویشتن و باورمندان خویش نمی پذیرد هر چند تمام انسانها به پذیرش آن رای دهند. 40

البته در این میان از یادآوری این نکته نمی توان شانه خالی کرد و آن را نادیده انگاشت که معیار بالا در مقام ارزشی و تئوریکی خواست مردمی و اراده آنان را در چهارچوب و مرز ویژه قرار می دهد. اما در مقام عمل و تحقق خارجی باز این انسانها هستند که برابر شرایطی رفتار می کنند و چه بسا رفتار آنان با آن معیارها ناسازگار افتد و حاکم اسلامی در این جا برابر نفوذی که دارد تنها می تواند مردم را از چنین کژراهه روی آگاه کند؛ چنانکه پیامبر(ص) به همین روش سفارش شده و بدان عمل کرده است: (فذكر انما انت مذكر لست عليهم بمصيطر.) 41

گاه امر برتر و مهم تری ممکن است پذیرش کوتاه مدت امری را که به ظاهر ناسازگار با برتری دین است اقتضا کند؛ اما این استثنایی است بر قاعده استوار. چنانکه پیامبر(ص) در جریان صلح حدیبیه به ناچار ماده هایی را می پذیرد که در ظاهر با شأن مسلمانی و ارزشهای اسلامی ناسازگاری دارند تا جایی که شماری از تندروان با آن حضرت به تندی سخن می گویند اما پیامبر امر مهم تری را به آنان یادآور می شود که در فرجام در برتری اسلام و مسلمانان کارگر می افتد. 42

نیز در پذیرش قطعنامه جنگ ایران و عراق با توسل به چنین الگویی عمل می کند. 43

بنابراین آرای مردمی و ارزش داری آنان هرگز به صورت مطلق و بی حدودمرز نیست؛ 44 بلکه در قلمرو دیانت و ارزشهاست. (ما می خواهیم یک حکومت الهی باشد موافق میل مردم رأی مردم و موافق حکم خدا آن چیزی که موافق با اراده خداست موافق میل مردم هم هست.) 45

2. قانون

در جامعه انسانی که خواسته ها سلیقه ها و ذوقهای گوناگونی وجود دارد به اضافه حس خودخواهی و فزون طلبی بشر همیشه خطر هرج و مرج و به هم پاشیدگی آن را تهدید می کند؛ بویژه آن که بر این جامعه باورهای گوناگون مذهبی و دینی سایه افکند. در چنین جایی چگونه می توان عمل کرد؟ در نظام قبیله ای توده مردم بی تقسیم کار و تشکیلات رسمی تعریف شده زیر نظر یک فرد به عنوان رئیس قبیله انجام وظیفه می کنند و همگان در برابر همو پاسخ می گویند؛ معیاری برای ارزیابی عمل آنان جز خوشایندی رئیس قبیله وجود ندارد و نیز خود او هرگز در برابر توده مردم پاسخ گو نیست. ساماندهی چنین جامعه کوچکی به شیوه بیان شده البته چندان دشوار نیست گرچه هرگز پیشرفت و ترقی در آن پدید نمی آید؛ اما در جامعه بزرگ انسانی امکان اداره آن به گونه توده ای ناممکن است. وجود قانون سامان بخش قلمروهای تکاپو و تلاش یکان یکان مردم و نیز روشن کننده میزان حقوق و دایره آزادی آنان ضرورت می یابد. قانونی که برای همگان و از پیش تعریف شده باشد. پیامبر (ص) با هجرت به مدینه و رویاروی گردیدن با جامعه بزرگ شهری با آداب و رسوم و عقاید متفاوت پیش از هر چیزی به تدوین قانون روی می کند که در آن همه حقوق و آزادیهای شهروندان: مسلمان یهودی و مشرک بر شمرده شده و همه کارها و وظیفه های آنان را روشن می سازد. 46 پیامبر (ص) در این منشور جهانی بر آن است که همگان را در برابر یک معیار معین و روشن تسلیم کند. چنین رویکردی لازمه جامعه مدنی متکثر هر چند کوچک است. امام با توجه به چنین مقوله توجه به قانون و نگهداشت آن را فرض می شمارد و سر برتافتن از آن را امری نابخشودنی و گناهی بزرگ می داند 47 و به نظر ایشان مردم آزاد نیستند که قانون بشکنند و باید قانون مند حرکت کنند:

(در تاریخ هست که چنگیز با آن طبع وحشیگری و صحرایی که داشته است با آن خونریزیهایی که کرده است تابع یک قانون بوده است که به آن قانون می گفتند: یاسا (نامه بزرگ) و مغول چنگیز و سایر مغول تخلف از آن قانون نمی کردند....) 49

قانون در نگاه امام با دو منشأ الهی و انسانی است. البته آنچه بیش از هر چیز در نظر آن جناب بوده قانونها و آیینهای الهی است؛ بویژه در امور کلی و عرصه هایی که جنبه دینی آن برجسته است. تن دادن به قانون الهی و بایستگی پیروی از آن به فراوانی در کلام وی ظهور داشته است.

(در اسلام حکومت حکومت قانون حتی حکومت رسول الله و حکومت امیرالمؤمنین حکومت قانون است. پس حکم از آن قانون خداست و قانون خدا حکومت می کند. در مملکت اسلامی باید قانون خدا حکومت کند و غیر قانون خدا هیچ چیز حکومتی ندارد.) 50

هیچ کس نمی تواند برخلاف قانون الهی عمل کند یا سخن بگوید:

(اسلام دین قانون است قانون پیغمبر هم خلاف قانون نمی توانست بکند نمی کردند. البته نمی توانستند بکنند.) 51 توجه به این نکته بایسته است که قانونهای الهی با احکام دینی فرق دارد. احکام ممکن است به صورت قانون درآید و می تواند در حد حکم باقی بماند. آنچه امام بر آن پا می فشارد تنها احکام دینی که خود به آن رسیده نیست؛ بلکه آن دسته از قانونها و آیینهای اسلامی است که به شکل گردآوری و تعریف شده در جامعه انسانی عرضه شده است که حتی پیامبر (ص) نیز نمی توانست از آن سر برتابد. و از این نظر آن حضرت نیز با دیگران برابر بوده است. 52 دستورها و فرمانهای دینی که در قرآن آمده است (نصوص قرآنی) قانونهای تعریف شده ای بود که پیروی از آن برای همگان لازم می نمود.

شاید بتوان با دو ویژگی قانون را از احکام شریعت بازشناساند:

الف. قانون از پیش تعریف و از سوی مردم پذیرفته شده است. اگر دستوری ناروشن و یا مورد تأیید و پذیرش مردم قرار نگرفته باشد نمی تواند ملاک داوری بازخواست و یا ستایش قرار گیرد. از این روی قانون ازدواج در اسلام برای آنان که در

جامعه اسلامی می‌زیند؛ اما دینی غیر از اسلام دارند ضرورت پیروی ندارد و سرپیچی از آن جرم به شمار نمی‌آید. پیامبر(ص) نیز در قانون اساسی مدینه به چنین نکته‌ای به روشنی تأکید دارد که این قانون برای آنان است که آن را امضا کرده و پذیرفته‌اند. 53

ب. قانون در امور جمعی و در رویارویی انسان با دیگران معنی می‌یابد. در زندگی انفرادی سخن از قانون نمی‌توان گفت. بنابراین تمامی احکام فردی شریعت از دایره قانون بیرونند.

دسته دوم قانونهای انسانی است. انسانها در اداره امور خویش به سازوکارهایی نیاز می‌یابند که در شریعت به گونه روشن از آن سخن به میان نیامده است. آدمیان خود با

روشهای کارآمد شورا و رای‌گیری که از کوشاوردهای موفق بشری است به تدوین قانون دست می‌زنند که البته هرگز در جامعه اسلامی با دستورهای کلی شریعت ناساز نیست. پیروی از این قانون نیز برای همگان ضروری است. امام خود نیز به سر برنتافتن از این قانون اذعان می‌کند و پیروی از آن را همچون قانونهای دسته نخست واجب می‌داند که هیچ‌کس نمی‌تواند به بهانه اجرای احکام اسلامی از قانونهای برنهاد شده بشری که البته به صورت روش مند به پذیرش رسیده سر برتابد. 54

قانونها چه الهی و چه برنهاد شده بشری دو وظیفه بزرگ بر دوش دارند:

1. روشن‌کننده وظیفه‌ها و تکلیفهای انسانها. جامعه انسانی با تقسیم کار و تعهد و مسؤولیت‌پذیری انسانها و داشتن هدف تعریف شده و روشن به پیش می‌رود که قانونها راهکارهای دستیابی به آن را بیان می‌کنند.

2. روشن‌گر حقوق اختیارات آزادی و قلمرو آن برای انسان است. 55

انسانها در محیط زندگی خویش تنها انجام‌دهنده کارها و تکلیفها نیستند؛ بلکه افزون بر آن از حقوق و آزادی برخوردارند. 56 قانون هم حقوق انسانها و هم دایره و قلمرو آزادی آنان را بیان می‌کند. بنابراین در نگاه امام قانون به عنوان اصل مبنایی در حکومت که خود ریشه در سیره پیامبر(ص) و داده‌های وحیانی دارد امری بس مهم و ارجمند است. 57

قانونها در نگاه امام با دو معیار اساسی در خور سنجش‌اند:

الف. فراگیری: هم به لحاظ کمی و هم از جهت کیفی بایستی فراگیر باشد. بدین معنی که هم برای همه انسانها نه گروه اندک باشد و هم به تمامی جنبه‌های وجودی انسان و نیازمندیهای وی نظر داشته باشد.

ب. برابر انگاری انسانها: چون قانونها برای به سامان آوری جامعه انسانی است ناگزیر بایستی برای همگان باشد و هیچ‌کس در پیشگاه قانونهای متعالی بر دیگری برتری ندارد؛ 58 بلکه همه در برابر قانون برابرند. 59

3. عدالت

اگر بگوئیم هیچ مکتبی به مانند اسلام بر اصل عدالت و قسط پافشاری نداشته سخنی گزاف نیست. در نگرش اسلامی قوام هستی و جامعه بشری بر عدل استوار است:

(هدف انبیا در گرفتن حکومت از دست جائزین اجرای عدالت بود نه این که بخواهند از دست جائزین بگیرند که خودشان حاکم باشند از دست جائزین می‌گیرند که عدالت الهی را اجرا بکنند این کار کار انبیاء بوده عدالت الهی را می‌خواستند ایجاد کنند لله تعالی). 60

امام در سیره پیامبر(ص) و دیگر انبیا چیزی جز عدل و اجرای آن نمی‌بیند. پیامبر(ص) حتی در هنگامه‌های سخت از مسیر عدالت خارج نمی‌شد: (لا یجرمنکم شأن قوم الا تعدلوا). سرلوحه تمامی حرکت‌های آن حضرت است.

او در تمامی سختیها و دشواریهای پیش آمده هرگز از این اصل چشم‌نیوشید و آن‌گاه که در جنگ‌حنین شماری از انصار با انگیزش دیگران بر آن حضرت در چگونگی تقسیم غنائم برآغاییدند و خرده‌گرفتند به روشنی فرمود: (اگر من به عدالت رفتار نمی‌کنم پس چه کسی عادل است).

امام بر این اساس و نگرش عدالت را به عنوان اصل مبنایی برای حکومت می‌داند و این اصل بر دو اصل پیشین حاکم است. نه آرای مردمی و نه نظر خبرگان جامعه هیچ‌یک نمی‌تواند حرکتی بر خلاف عدالت را مشروع کند. 61 نامشروعی ظلم اساس تفکر اسلامی بویژه شیعی است.

امام به روشنی حکومت اسلامی را حکومت عدل و قانون را قانون عدل معرفی می کند 62 و یکی از ناسانیها و فرقه‌های حکومت اسلامی را با دیگر رژیمها در عدل خواهی آن می داند 63 و حتی انگیزه برانگیختن پیامبران را اجرای عدالت می داند:

(هر یک از انبیاء که آمدند برای اجرای عدالت آمدند و مقصدشان هم این بود که اجرای عدالت را در همه عالم بکنند. لکن موفق نشدند حتی رسول ختمی مرتبت(ص) که برای اصلاح بشر آمده بود و برای اجرای عدالت آمده بود و برای تربیت بشر آمده بود.) 64

4. ایمان و باور دینی

اعتقاد به خدا که ویژگی بارز بشر است جهت ده و عنصر سازنده وجود اوست که گاه به عنوان فصلِ شناسان و جداکننده انسان از دیگر حیوانات به شمار آمده است. انسان موجود باورمندی است که بدون آن هرگز نمی تواند زندگی اش را به سامان آورد. 65 همه حرکت‌های انسانی و تلاش‌های وی پیرو باوری است که نسبت به هستی دارد. امام با توجه به چنین دریافتی از حقیقت وجودی بشر و نیز باوری که خود دارد به پیروی از الگوهای بزرگ دینی پای در عرصه حکومت می نهد. نگهداری ایمان و باور مردم از اصول پذیرفته شده دستگاه فکری امام است. چنین اعتقادی در مردم نگهدارنده نظام و امنیت اجتماعی است؛ از این روی حکومت نمی تواند بدون توجه به آن عمل کند.

حکومت پیامبر(ص) با تکیه بر باورهای پالوده قوام و دوام یافت. باوری که خود آن حضرت با تلاش و پویایی آن را در مردم پدید آورد و آنان را از اعتقاد و پرستش غیرخدا به عبادت خداوند کشاند و بر گرد محور (لا اله الا الله) رستگاری را برای جامعه عرب بدوی به ارمغان آورد. تمامی نیازهای معنوی فکری مادی فردی و اجتماعی انسان را در پناه آن برآورده ساخت:

(پیغمبر بزرگ اسلام همه چیزش را فدای اسلام کرد تا پرچم توحید را به اهتزاز درآورد و ما به حکم پیروی از آن بزرگوار باید همه چیزمان را فدا کنیم تا پرچم توحید برقرار ماند.) 66

ایمان بدین معنی از گستردگی و فراخی برخوردار است که می تواند همه انسانها را در خود جای دهد چنانکه در حکومت پیامبر(ص) گروه و دسته های گوناگونی جای داشته و زندگی می کردند. امام به پیروی از آن حضرت در پی پدیدآوردن ایمان خردمندانه و باور ژرف است نه در پی دست یافتن به قدرت و به کارگیری زور و فشار بر مردم.

حکومت تنها برای پدیدآوردن نظم ظاهری و تهیه بنیه های امنیتی و رفاه عمومی نیست؛ بلکه بایستی بتواند در استوار سازی باورهای مردم کارگر افتد و زمینه های گست و سستی در ایمان را از بین برده و زمینه های شکوفایی آن را فراهم سازد. اصل ایمان داری و باورمندی هرگز به معنای پذیرش و تن دادن به خرافه ها و کژیها و یا فریب مردم نیست؛ بلکه هدف آن است که انسان همان گونه که به امنیت اجتماعی نیازمند است به امنیت درونی نیز نیاز دارد. از این روی امام به مردم سفارش می کند تا در تواناسازی روحیه و ایمان کسانی که از روحیه و ایمان سستی برخوردارند بکوشند. 67

طرح ایمان به عنوان مبنایی برای حکومت شاید در ابتدا چندان درست به نظر نیاید؛ اما با درنگ در آن و مطالعه در سیره پیامبر(ص) و کوشش آن حضرت در استوارسازی باورها درستی این اصل نمایانده می شود.

هدف حکومت

انسانها به حکم ضرورت به زندگی گروهی روی دارند و به گفته فارابی:

(هریک از آدمیان به سرشت و طبیعتی آفریده شده اند که هم در قوام وجودی خود و هم در نیل و وصول به برترین کمالات ممکن خود

محتاج به اموری بسیارند که هر یک به تنهایی نتواند متکفل انجام همه آن امور باشند و بلکه در انجام آن احتیاج به گروهی بود که هریک از آنها متکفل انجام امری از مایحتاج آن بود و هر یک از افراد انسان وصول بدان کمالی که فطرت طبیعی او برای او نهاده است ممکن نبود مگر به واسطه اجتماع اجتماعات و تجمع گروه های بسیار که یاری دهنده یک دیگر باشند و هریک برای هر یک در انجام بعضی از مایحتاج او و آنچه در قوام وجودش محتاج به آن بود قیام نماید تا بدین وسیله همه آنچه جمله آن جماعت برای آن قیام کرده و کاری انجام داده اند گرد آید تا برای هریک از افراد مایحتاج او که هم در قوام وجودی و حیات طبیعی بدان محتاج بود و هم در وصول به کمال فراهم شود.) 68

حکومت زاده زندگی جمعی و سازمان یافته بشری است؛ حال باید دید که هدف اصلی حکومت چیست؟ فیلسوفان در باب هدفهای حکومتها گوناگون سخن رانده اند. پیش از آن که به بخشی از آنها اشاره کنیم بایسته است به اجمال نگاهی به ناسانیها و فرقههای حکومتها داشته باشیم.

بی گمان آنچه در حکومتهای دینی مردم سالار و انسانی هدف است در حکومتهای استبدادی دیکتاتوری و غیرمردمی دیده نمی شود. در حکومتهای سلطنتی گرچه بر گونه ای مصالح توده مردم و جامعه پیش نظر باشد؛ اما بیش از آن نگرهبانی و نگهداری قدرت جایگاه و خانواده اصالت دارد؛ از این روی حکومتگران از هرگونه ستم خشونت و فشار کوتاهی نمی کنند گو این که تمام انسانها برای برآوردن معاش و فراهم کردن رفاه آنان آفریده شده اند که البته گاه ستاینندگان و مبلغان دربار چنین گرافه هایی را القا می کردند. در حکومتهای دیکتاتوری گرچه شکل خاصی از

زامداری نیست با این حال هدفهای شخصی در فرجام خویشاوندی نقش آفرین بوده است و حتی در حکومتهای دینی که با عنوان خلافت در تاریخ اسلام بروز و ظهور یافته است جز شماری از آنها همگی بر روال پادشاهی سیر کرده و هدف و مقصد اصلی در آن شخص خلیفه و شمار کمی از پیرامونیان او بوده است؛ از این روی بر تارک تاریخ اسلام بازیگری حکومتگران به نام دین و با پوشش مقدس جانشینی پیامبر - خلیفه - لگه ننگی نقش کرده است. در باب هدف حکومت این روشها مورد توجه ما نیست هر چند این شیوه ها نیز از باب ضرورت حیات جمعی و برای برآوردن نیازهای بشری شکل یافته است. افلاطون بر آن است که:

(واحد حکومتی و کشورداری بدان جهت در عرصه جهان سیاست ظهور می کند که هیچ فردی به تنهایی نمی تواند خودکافی و بی نیاز از همیاری همنوعان خود زیست نماید. ما همه بدون استثناء نیازمندیهایی داریم... و با داشتن این نیازمندیهایی گوناگون ما هر کدام قهراً و از روی ضرورت به همکاری و همیاری با یک دیگر می شتابیم تا این نیازهای بی شمار را چاره جویی کنیم و همین که ما انسانها به این گردهمایی تعاونی و همبستگی بنیادی از زندگی طبیعی خود از روی ضرورت در یک مکان خاص موفق و کامیاب گردیدیم آن گاه این سازماندهی و همزیستی را کشورداری می نامیم.)⁶⁹

بنابراین هدف حکومت برخاسته از چنین ضرورتی تنها ساماندهی زندگی جمعی است اما در نگاه ماکیاولی حتی این مقدار هم در حکومت هدف نیست؛ بلکه هدف اصلی اقتدار و سودبری شخص حکومتگر است و بس. پس هر راهی برای او رواست تا پایه های حکومت خویش را استوار بخشد:

(لازم است که شهریار شخصیت خود را به ظاهر پسندیده نشان دهد و در دورویی و تلبیس ماهر باشد و مردم چنان ساده اند و به قدری زیر نفوذ نیازهای آنی خود قرار دارند که همواره هر فریبکاری را پیدا خواهد کرد.)⁷⁰ به هر حال در باب هدف حکومت آرای گوناگونی وجود دارد:

(برخی چنین اندیشیده اند که وجود دولت بدان علت توجیه پذیر است که آدمیان را به تحصیل سعادت قادر می سازد که به هیچ وجه در عزلت و دوری از اجتماع برایشان دست نمی دهد پاره ای دیگر دلیل موجه بودن دولت را چنین می پندارند که به افراد ایمنی می بخشد و از مالکیت آنان محافظت می کند و دلیل برخی دیگر هم این است که آن را وسیله تحقق تدبیر و نیت خداوند برای انسان می پندارند و همچنین کسانی هم بر این گمان بوده اند که دولت هیچ منظوری را برآورده نمی سازد یعنی خود غایت خویش است.)⁷¹

درک صحیح هدف و تفسیر درست آن در حکومت و دولت روشهای به کارگیری سیاست را به درستی می نمایاند. ماکیاول که تنها بهره و سود حکومتگر را هدف حکومت می بیند روشهایی را روا می داند که با آن سازگار باشد؛ چون: زور تزویر و امیددادن و آزمند گردانیدن.⁷² اما آنان که آزادی همگانی امنیت صلح و ثبات کامروایی و سعادت مندی فضیلت عقلی و تفکر یا صلح و امنیت را هدف حکومت می دانند روشهای اداره و سیاست را انسانی ترسیم می کنند.

اندیشه وران مسلمان نیز از پرداختن به این مقوله بی بهره نبوده اند:

قاضی ابو یوسف آنچه را خلیفه باید انجام دهد و عهده دار شود چنین بیان می کند:

(بر قرار کردن حقوق الله و به اجرا درآوردن حدودی که به وسیله او



مقرر شده است مقرر کردن حقوق دیگر مؤمنان و راست باوران و تضمین برخورداری آنها از این حقوق احیای اصول و

پیمانهای حکام با فضیلت و پرهیزکار (که به وسیله حکام شرور بعدی به کناری نهاده شده) جلوگیری از بیدادگری و رسیدگی به شکایات مردم از روی مذاقه کامل در تعقیب فرمانهای خدا دعوت مردم به اطاعت از خدا و دوری جستن از ارتکاب به گناه رعایت قانون خدا در حق خود و دیگران بالسویه و بدون توجه به این که دیگران از آن زیان می بینند و ستاندن مالیات حلال از مردم و مصرف آن در راههای حلال).73

ماوردی نیز سیاست اسلامی را ترسیم کرده و در ضمن روشن گری و بیان جایگاه خلافت به هدف آن نیز اشاره می کند. وی در پیشگفتار کتاب خود می نویسد:

(خداوند جلت قدرته برای امت [مسلمان] پیشه یی را به جانشینی پیامبر(ص) معین فرموده و کار سیاست را به دست او سپرده است تا امور ایشان را بر طبق شریعت دین تدبیر کند و مسلمین در پیروی از او یگانه شوند. پس امامت اصلی است که قواعد ملت به آن مستقر می شود و مصالح امت از آن انتظام می یابد تا امور عامه به برکت آن ثبات پذیرد. امامت مقامی است که همه ولایات (اختیارات) خاصه از آن صادر می شود و فرمان آن بر هرگونه فرمان سلطان تقدم و برتری دارد).74

در این نگاه خلیفه در بالاترین جایگاه برای تدبیر امور مردم و پدیدآوردن یگانگی بین مردم و نیز فرانهادن قواعد ملت و مصالح امت قیام می کند و می توان گفت: هدف حکومت بر آوردن امنیت و اداره و بست و گشاد کارهاست. بر همین اساس ماوردی وظیفه هایی را برای خلیفه بر می شمرد:

1. حفظ دین بر طبق اصول مستقر آن.

2. اجرای احکام میان اصحاب دعوا.

3. حمایت از جان و مال و عرض مسلمین.

4. اقامه حدود.

5. پاسداری از مرزها.

6. جهاد با کسانی که به الحاق به زمره اهل ذمه فرا خوانده شده ولی این دعوت را رد کرده اند.

7. گردآوری غنایم فیء و صدقات.

8. توزیع درآمد بیت المال بدون اسراف یا خست.

9. نصب کارگزاران و گماشتگان آزموده و شایسته.

10. مباشرت و نظارت شخصی در جمیع امور عامه.75

همچنین وی به روشنی یادآور می شود که امامت برای خلافت نبوت در نگهداری دین و سیاست دنیا بر نهاده شده است.76

قاضی ابویعلی نیز (احکام السلطانیة19) چون ماوردی گماردن امام و خلیفه را واجب می داند؛ از آن روی اگر امام نباشد در کار مردم فتنه می افتد و برای این سخن به روایتی از پیامبر(ص) استناد می جوید: (الفتنة اذا لم یکن امام یقوم بامر الناس).

بنابراین وی هدف حکومت را جلوگیری از آشوب و هرج و مرج می داند.

احمد الحضری هدف حکومت را برابرسازی احکام اسلامی می داند و بر آن است که:

(وصف حکومت اسلامی تنها وصف اشخاص آن نیست بلکه مقصود از حکومت اسلامی آن آمادگی بسیجیدن و تهیه ساز و سلاح است که در رأس آن دولت پای بند به برابرسازی احکام استوار است از عبادتها دادوستدها و تنبیه ها).77
وی حکومت را ابزاری برای برپاداشتن دین و جامه عمل پوشاندن احکام شریعت می داند که هدف استقلالی برای آن نمی توان شمرد.

هدف حکومت در نگاه امام

برابر جهان بینی امام تمامی صحنه های حیات فردی و اجتماعی بشر باید در پیوند با حقیقت هستی دیده شود. هیچ بخشی از آن در بیرون از هندسه فلسفی وی قرار نگیرد.

او به حکومت نیز از این چشم انداز می نگرد و هدف حکومت در نظر وی همان چیزی است که پیامبر(ص) در رسالت و



حکومت خویش دنبال می کرده است. بنابراین تمامی جنبه های زندگی انسان چه از نظر فردی و چه اجتماعی چه مادی و چه معنوی هدف حکومت است:

(تربیت غرب انسان را از انسانیت خودش خلع کرده و به جای او یک حیوان آدمکش گذاشته است.... حکومتها و پرورشهایی که در حکومت هست حکومتهای انسانی نیست؛ ولی مکتبهای الهی و توحیدی در صدد ساختن انسان اند. تمام هم انبیاء این بوده که آدم درست کنند. که آدم در مملکتی باشد. آزادی به جوری که ضرر به غیر نزند. استقلال فکری استقلال روحی استقلال انسانی.) 78

هدف انبیاء در حکومت دستیابی به قدرت تقویت پایه های اجتماعی خویش به هستی و ناتوانی کشاندن قوای دیگر و یا رسیدن به دارایی و ثروت نبوده است حتی: (مقصد اصلی این نبود که حکومت بکنند مقصد اصلی این نبود که نظام ایجاد کنند مقصد اعلا این نبوده که عدالت اجتماعی ایجاد کنند مقصد اعلا اینها نیست.) 79

بلکه چیزی فراتر و بالاتر از اینهاست. حکومت ابزاری است برای دست یافتن به هدفهایی بس بلند؛ از این روی پیامبر(ص) در سراسر زندگی خود بر آن است تا با تزکیه انسانها و آموزش آنان به یک فضای امن متعالی آکنده از رنگ خدا دست یابد؛ جامعه ای که در آن حتی عدالت - آرمان بشری - تحت شعاع آن قرار دارد و دیگر انسانها نه برای دست یافتن به حقوق خویش یا آزادی بلکه برای شهادت و رسیدن به خدا می کوشند: (یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه.) 80

در چنین نگاهی (حکومت و سیاست) تنها مقدمه ای برای رسیدن به اخلاق برین است که به گونه خلاصه می توان آن را چنین برشمرد:

الف. اصلاح فردی: حکومت اسلامی تنها به امور اجتماعی و نظام سیاسی نمی پردازد؛ بلکه به امور فردی و حتی مسائل پنهانی آنان نیز اندیشه می کند:

(حکومتهای مادی متکفل نظم ظاهری اند اگر یک حاکمی خودش هم عادل باشد تنها زمانی به انسان کار دارند که مخل نظم ظاهری باشد؛ اما به تربیت باطنی او کاری ندارند در حالی که اسلام و حکومتهای الهی این جور نیستند. اینها در هر جا و هرکس در هر جا هست و در هر حالی که هست برایش احکام دارند.) 81

اما هدف حکومت را در بُعد فردی ساختن انسان می داند و به دیگر سخن حکومت بر آن نیست که در زندگی اجتماعی بشر به تأمین امنیت و آسایش یا رفاه به فراهم آوردن تواناییهای زندگی دست بزند بلکه افزون بر آن بایستی به انسان سازی نیز روی کند؛ 82 چنان که در عصر رسول خدا(ص) چنین بود و کسانی چون: علی(ع) ابوذر سلمان و... ساخته این دوره اند.

ب. اصلاح اجتماعی: اصلاح و به سامان آوری جامعه در مسیر صحیح انسانی به گونه ای که همگان در آن هم از ارزش انسانی برخوردار باشند و هم در گستره اختیارات خویش توان مند باشند و هم از اصول و قواعد دینی برخوردار در حکومت اسلامی نیز هدف است.

(انبیاء آمدند که همه مردم را آدم کنند.) 83
(انبیاء آمده اند که همه احتیاجات انسان را هر چه احتیاج دارد انسان بیان کنند که انسان اگر عمل کند به سعادت تمام می رسد.) 84

حکومت پیامبران بویژه دوران ده ساله حکومت پیامبر اسلام(ص) بهترین نمونه حکومت برتر است که در آن ساختن جامعه ای سالم و متعالی هدف است:

(پیغمبرهای بزرگ و ائمه اطهار(ع) دنبال این بودند که تربیت کنند مردم را. خدای تبارک و تعالی انبیاء را فرستاده برای تهذیب مردم.) 85

ج. اصلاح امور دنیوی: درحکومت دینی که حکومت پیامبر(ص) به حقیقت پیوسته واقعی آن است دنیا و امور آن را از میدان بیرون نمی کند بلکه خود اساس و پایه هستی است؛ از این روی دفاعها و جهادها ساخت و سازها تلاش و کوشش سفارش و واداشتن به آموختن دانشها و فنها و تجارت و کسب درآمد انجام کارهای تولیدی خدماتی رفاهی و دیگر کارها

در حکومت پیامبر(ص) در این راستا درخور ارزیابی است. به این معنی که در حکومت اسلامی تنها به اصلاح انسان و شکوفایی ارزشها به معنای طرد و نفی امور دنیاست نمی پردازند و حکومت مسلمان نمی تواند به این بهانه مردم را به تنگدستی و فقر زیستی فرا خواند بلکه حکومت عهده دار برآوردن نیازهای زندگی و ساختن امور دنیایی آدمیان نیز هست.

د. تواناسازی بنیه معنوی: دنیاسازی و اصلاح امور آن که اصل ضروری و کاری ارزشی است هرگز در نگاه حکومت اسلامی بریده از معنویتها نگریسته نیست.

امام در گفته های خویش بیش از هر چیز به این جنبه اشاره می کند؛ از این روی می توان هدف حکومت و حکومتگری او را تکامل یافته تر و برتر از همه آنچه دیگران عرضه داشته اند ارزیابی کرد:

(شما شاید هیچ حکومتی را پیدا نکنید که دنبال تهذیب نفس مردم باشد؛ کاری به آن نداشتند حکومت دنبال این بوده است که بی نظمی نشود... فقط حکومتهای الهی است که برای اصل مقصد این بوده است که انسان را آن طور که باید باشد درست کند... انسان فزون خواه سیری ناپذیر در هیچ حدی محدود نمی شود.

انبیا آمدند این افسار گسیخته را مهارش کنند و بیاورند تحت ضوابط و بعد از این که مهار شد راه نشانش بدهند و برای این که تربیت

بشود یک تربیتی که برسد به آن کمالاتی که تا آخر برای او سعادت است.)⁸⁶

کامل شدن انسان و رسیدن به سکوی تعالی که آرمان بشر است در حکومت اسلامی پیش نظر است:

(اسلام مقصدش بالاتر از اینهاست. مکتب اسلام یک مکتب مادی نیست یک مکتب مادی - معنوی است مادیت را در پناه معنویت اسلام قبول دارد معنویات اخلاق تهذیب نفس. اسلام برای تهذیب انسان آمده است برای انسان سازی آمده است.)⁸⁷

و اسلام آمده برای خارج کردن انسان از اسارت خویش⁸⁸.

کوتاه سخن این که: حکومت اسلامی فراتر از کسب رفاه مادی و بهره های دنیوی یا پدید آوردن عدالت و برابری و یارسیدن به آزادی و یا دست یافتن به زیبایی است البته هرگز ناسازگار با اینها بی توجه به آنها نیست؛ بلکه خود جهت دهنده آنهاست. حکومت اسلامی در پی فراهم کردن آزادی انسانی است؛ آزادی که در آن همه انسانها برخوردار از حقوق برابر و بهره مند از بهره ها و رفاه یکسان (مساوات) در جامعه ای بالنده و رو به پیش (عدالت مند) است. هدف اصلی و اعلا معرفی ذات اقدس الهی با همه صفات و اسماء است⁸⁹ که به راستی فوق عدالت خواهی و مساوات طلبی است. بنابراین می توان گفت: هدف حکومت در نگاه امام برتر از تمامی آن چیزهایی است که فیلسوفان سیاسی بر شمرده اند.

قلمرو حکومت

از آنچه بیان شد می توان قلمرو حکومت اسلامی را بسیار دگرسان با آنچه دیگر حکومتها دنبال می کنند بیان کرد؛ چرا که هدف اصلی در این گونه حکومت

انسان سازی و جهت دادن انسان به سمت و سوی عالم بالا و جایگاه هستی اش است؛ از این روی حکومت اسلامی جایگاهی ویژه می یابد حکومت اسلامی در نگاه امام برگرفته از حکومت پیامبر(ص) است و از قلمروی به گستردگی حاکمیت آن حضرت برخوردار است و حاکم اسلامی (ولی فقیه) به همان میزان اختیار دارد.

برای بیان قلمرو حکومت از این چشم انداز ناگزیر باید اختیارات حاکم اسلامی را کوتاه و سرپسته بیان داشت. بی گمان پیامبر(ص) بر تمامی زوایای حیات جمعی و فردی انسانها حکومت داشته و از گفته های او در هر زمینه ای واجب است پیروی بشود: (النبی ولی بالمؤمنین من انفسهم.)⁹⁰

آنچه حضرت بیان می دارد سر لوحه برنامه زندگی مسلمانان قرار دارد؛ از این روی پیامبر(ص) در مقام حاکم اسلامی از اختیاراتی بس گسترده برخوردار است و هرگز کسی را نشاید که به او خرده گیرد و یا انتقاد کند. هر چند او نیز چون دیگر آدمیان است⁹¹؛ ولی پیروی از او واجب است.

وجود مقام عصمت در آن عزیز گمان هرگونه کژاندیشی بیراهه روی ستمگری و خودخواهی را می بندد و نیز پیوند غیبی با عالم بالا (از راه وحی) راهکارهای درست را در اختیار او می نهد. بنابراین هرگونه دلبستگی بدو جز کمال یابی و تعالی

نیست. اهل سنت برای خلیفگان آن حضرت نیز چنین اختیاری را پذیرفتند. آنان در آغاز باب انتقاد و خرده گیری را نبستند ولی در گذر زمان چنین بابی بسته شد. اما شیعه براساس باوری دینی جانشین پیامبر را گمارده شده از سوی آن حضرت و خدا دانسته و همان اختیارها را برای او پذیرفته است و بدین گونه جریان امامت که در تفکر شیعه ادامه یافت چیزی جز ادامه رسالت و نبوت و حاکمیت الهی نبوده است. پس از غیبت کبری که دسترسی به امام معصوم ممکن نبود این بحث پیدا شد که چه کسی عهده دار امر ولایت و امامت امت است و او از چه اختیارها و حقوقی برخوردار است که خود بحث دراز دامنی را به خود ویژه کرده است.

امام با طرح اندیشه ولایت فقیه که البته در بین فقیهان بی سابقه نبود به ترسیم حکومتی پرداخته که در آن حاکم هم چون پیامبر(ص) و امامان(ع) از اختیارهای گسترده (مطلقه) ای برخوردار است. برای روشن شدن دایره اختیارهای ولی فقیه می توان گفت:

1. مشروعیت حکومت در نظام ولایت فقیه از سوی خداوند تعالی است؛ همان گونه که پیامبر(ص) و امامان(ع) نیز چنین بوده اند:

(حکومت به جمیع شؤون آن و ارگانهایی که دارد تا از قبل شرع مقدس و خداوند تبارک و تعالی شرعیت پیدا نکند اکثر کارهای مربوط به قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه بدون مجوز شرعی خواهد بود و دست ارگانها که باید به واسطه شرعیت آن باز باشد بسته می شود و اگر بدون شرعیت الهی کارها را انجام دهند دولت به جمیع شؤونه طاغوتی و محرم خواهد بود.)⁹²

در این دیدگاه هر چند مردم در انتخاب مسؤولین نظام نقش دارند اما مشروعیت نظام از طرف پروردگار است.

2. حکومت بدون ولایت فقیه نامشروع و طاغوتی است:

(اگر چنانچه فقیه در کار نباشد ولایت فقیه در کار نباشد طاغوت است یا خدا یا طاغوت.)

در ادامه حتی نصب رئیس جمهور را بدون نصب فقیه غیرمشروع دانسته و پیروی از او را پیروی از طاغوت می داند.⁹³ پس در نظام حکومت اسلامی این ولی فقیه است که از سوی خداوند به تمامی تلاشها و کارها مشروعیت می بخشد و بدون آن نظامی نامشروع خواهد بود.

3. ولایت فقیه ادامه رسالت پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) است.⁹⁴ و دروغ انگاشتن آن بسان دروغ انگاشتن امامان به شمار است.⁹⁵ در نتیجه پیروی از ولی فقیه واجب⁹⁶ و قیام علیه حکومت اسلامی خلاف اسلام و در حکم کفر است.⁹⁷ و حتی نپذیرفتن ولایت فقیه با توجه به لوازم آن ارتداد است.⁹⁸

4. اساسی ترین نکته که در باب اختیار ولی فقیه گفتنی است گستره ولایت اوست که امام به روشنی ولایت فقیه را همان ولایت رسول الله می داند.⁹⁹

بنابراین ولی فقیه تمامی اختیارهای پیامبر(ص) و امام(ع) را داراست و آنچه در قانون اساسی است پاره ای از شؤون آن به شمار می رود.¹⁰⁰ هر چند امام ولایتی را ویژه معصوم می داند که آن ولایت کبری است؛¹⁰¹ اما در امور حکومتی ولایت فقیه را کم تر از ولایت پیامبر(ص) نمی داند؛ چنانکه در نامه معروف خود به رئیس جمهور وقت در باب اختیارهای حکومت اسلامی می نویسد:

(از بیانات جناب عالی در نماز جمعه این طور ظاهر می شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه ای که از جانب خدا به نبی اکرم(ص) واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد صحیح نمی دانید و تعبیر به آن که این جانب گفته ام: حکومت در چهارچوب احکام الهی دارای اختیار است به کلی بر خلاف گفته های این جانب است... باید عرض کنم: حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله(ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است.)¹⁰²

در این نامه امام به نکته های جزئی اشاره می کند که گستردگی ولایت و اختیار فقیه را می نماید. بنابر آنچه گذشت در یافتن قلمرو حکومت اسلامی چندان مشکل نمی نماید و می توان قلمرو حکومت اسلامی را چنین بیان کرد:

1. قلمرو زندگی فردی: نگاه حاکم به انسان نگاه رهبر دینی و پیامبران به امت. همان گونه که پیامبر در پی رهایی انسان از قید و بندهای نفس و محیط است حاکم نیز چنین است و شأن پیامبری می یابد.

2. ساحت معنویات و اخلاق: شأن حاکم که در این جا چون مرشد و مراد است برای پیرو و مرید. لحظه لحظه حیات معنوی انسانها زیر نظر و اشراف حاکم اسلامی محک می خورد و اصلاح می شود.

3. قلمرو تعامل اجتماعی: که نگاه دولت به شهروند است با تمام ویژگیهای یک حکومت متعالی انسانی. ویژگیهای حاکم

گرچه در این باب سخن به فراوانی گفته شده است؛ اما به عنوان کامل کننده بحثی که دنبال می کنیم اشاره ای هر چند گذرا به آن لازم می نماید؛ چون مبانی حکومت هدف حکومت و قلمرو حکومت در تفکر اسلامی تعریف خاصی یافته است حاکم و رهبر نیز ویژگیهای دیگری را باید دارا باشد.

ماوردی ویژگیهای خلیفه پیامبر(ص) را چنین بر می شمارد:

1. عدالت.

2. علمی که به اجتهاد در آیات و احکام می انجامید.

3. سلامت حواس.

4. سلامت اعضا تا از حرکت و سرعت قیام باز ندارد.

5. تدبیر و رأی درست.

6. شجاعت و توانایی.

7. نسب. 103

فارابی ویژگیهای رئیس یا رهبر حکومت فاضله را چنین بر می شمرد:

(1. سلامت تام و اعضاء و جوارح کامل به طوری که وظایف خود را به سهولت و به آسانی انجام دهند و با کلیه قوا هماهنگ باشند.

2. هوش و فطانت به نحوی که قادر باشد قصد گوینده را از احوال خاصش به فراست دریابد.

3. حافظه سرشار به قسمی که آنچه را می فهمد و می بیند و می شنود و ادراک می کند در ذهن خود نگاه دارد.

4. حزم و قریحه به طوری که مسأله را از منظری که به او عرضه شده است دریابد.

5. فصاحت به قسمی که زبانش قادر باشد او را در بیان کامل آنچه در دل دارد یاری کند.

6. دلبستگی مخلصانه به تأدب و تعلّم و خضوع درک علم به سهولت و بی آن که هیچ رنجی و مشقتی احساس کند.

7. حریص نبودن در خوردن و آشامیدن و معاشرت با زنان و گریز از لهو و لعب و بیزاری از لذات ناشی از این کارها.

8. احساس درستی نسبت به حق و اهل حق و احساس دشمنی با باطل و با کسانی که به باطل تمایل دارند.

9. روح بزرگ و عشق به کرامت و عظمت طبیعی بی آن که اثری از غرض در آن باشد.

10. بی اعتنایی به درهم و دینار و انواع دیگر ثروت.

11. دلبستگی آمیخته با اخلاص طبیعی به عدالت و مردم عادل و نفرت از بی عدالتی و مردم بی انصاف و ستمگر.

12. اراده قوی و شهامت و تصمیم سریع بی آن که در آن اثری از ترس یا ضعف روحی باشد). 104

شهید مطهری به صورت منطقی تری به بیان ویژگیهای رهبری می پردازد: حسن تشخیص قاطعیت عدم تردید و دو دلی شهامت اقدام و بیم نداشتن از عواقب احتمالی پیش بینی و دوراندیشی ظرفیت تحمل انتقادات شناخت افراد و تواناییهای آنان و تفویض اختیارات در خور تواناییها نرمی در مسائل فردی صلابت در مسائل اصولی شخصیت دادن به پیروان و به حساب آوردن آنان و پرورش استعدادهای عقلی و عاطفی و عملی آنها پرهیز از استبداد و از میل به پیروی کورکورانه تواضع و فروتنی سادگی و درویشی وقار و متانت علاقه شدید به سازمان و تشکیلات برای شکل دادن و انتظام دادن بر نیروهای انسانی. 105

امام نیز بر اساس آنچه در سیره پیامبر(ص) یافته است ویژگیهایی را بیان می دارد:

1. حاکم اسلامی در راستای جریان رسالت و امامت از جانب خداست در این صورت حکومت اسلامی معنی می یابد. 106

2. حاکم اسلامی بایستی چون مردم و برخاسته از میان آنان و با آنان باشد چنانکه پیامبر اکرم(ص) آن گونه بود. 107

3. حاکم اسلامی باید پیرو شریعت اسلامی باشد و از قوانین الهی سربرتابد و اگر چنین باشد دست او دست خدا می

- شود. همان گونه که خداوند به پیامبر(ص) چنین فرمود: (ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمى) دست پیامبر دست خداست. 108
4. عدالت پیشگی از دیگر شرایط حاکم اسلامی است و حتی (یک کلمه دروغ او را از عدالت می اندازد یک نگاه به نامحرم او را از عدالت می اندازد). 109
5. حاکم باید مجاهد با نفس و به معنی واقعی آدم باشد: (رسول اکرم یک آدم بود یک انسان کامل بود و یک عالم را تهذیب کرد). 110
6. فرد صالح و دارای شایستگیهای لازم باشد تا بتواند مملکت را به صلاح بکشانند. 111
7. گذشته از همه آنچه که بیان شد حاکم اسلامی بیش از همه ناگزیر باید فقیه باشد تا بتواند جامعه انسانی را براساس دستورات صحیح شریعت به پیش ببرد. 112
8. آگاه به زمان و مکان و مسائل آن باشد. 113
9. دارای بینش صحیح و قدرت تصمیم گیری باشد. 114
10. باید نبض تفکر زمان و نیاز آینده را در دست داشته باشد. 115
- با توجه و درنگ در این ویژگیها آنچه به عنوان: مبانی هدف و قلمرو حکومت بیان شد معنی می یابد که تجسم کامل آن در وجود مقدس حضرت نبی اکرم(ص) و حکومت آن حضرت بوده است.
- پی نوشتها:
1. (صحیفه نور) رهنمودهای امام خمینی ج 282/7 - 284 وزارت ارشاد.
 2. همان ج 123/11.
 3. همان ج 280/6.
 4. همان ج 190/9; ج 61/7.
 5. همان 206/.
 6. همان ج 175/11.
 7. همان.
 8. همان ج 156/11.
 9. همان ج 189/2.
 10. همان ج 146/4.
 11. همان ج 66/1.
 12. همان ج 120/1.
 13. همان ج 371/22.
 14. همان ج 69/1.
 15. (الدولة والسياسة) دکتر احمد الحصری 30/.
 16. (صحیفه نور) ج 124/11.
 17. همان ج 37/7 به بعد.
 18. همان ج 238/10.
 19. همان ج 150/19.
 20. همان ج 194/7; ج 234/3.
 21. بحارلأنوار ج 319/14 مؤسسة الوفاء بیروت.
 22. (صحیفه نور) ج 143/7.
 23. همان ج 115/7 - 117.
 24. (کتاب البیع) امام خمینی.



25. (صحیفه نور) ج 11/125.
26. (مکاتیب الرسول) حسینعلی احمدی بخش پیمان مدینه.
27. (ارشاد) شیخ مفید ج 1/145.
28. (انسان و ایمان) شهید مطهری 59/ صدرا.
29. (در جست وجوی راه از کلام امام) رهنمودهای امام خمینی دفتر اول 14/ امیرکبیر.
30. (صحیفه نور) ج 4/285; ج 5/238.
31. همان ج 3/14 28.
32. همان ج 16/23.
33. همان ج 10/181.
34. (مغازی) واقدی ج 1/444 - 445.
35. سوره (مائده) آیه 32.
36. حیوة القلوب مجلسی ج 3 / 311.
37. (در جست وجوی راه از کلام امام) دفتر اول 14/ - 15.
38. (صحیفه نور) ج 4/162.
39. همان ج 2/76.
40. سوره (نساء) آیه 141.
41. سوره (غاشیه) آیه 21.
42. (مغازی) ج 1/571 به بعد.
43. رک: صحیفه نور ج 20 / 240 به بعد.
44. (سیری در سیره نبوی) شهید مطهری 238/ صدرا.
45. (صحیفه نور) ج 3/112.
46. (الوثائق) پرفسور حمیدالله.
47. (صحیفه نور) ج 17/105 - 107.
48. همان ج 7/18.
49. همان ج 2/65.
50. همان ج 7/201.
51. همان ج 10/53.
52. همان 169/.
53. (الوثائق) پرفسور حمید الله.
54. (صحیفه نور) ج 7/168.
55. همان ج 6/271.
56. همان 211/.
57. همان ج 10/29.
58. همان 169/.
59. همان ج 6/253.
60. همان ج 19/256.
61. قانون اساسی جمهوری اسلامی.
62. (صحیفه نور) ج 11/135.
63. همان ج 8/3.



64. همان ج 207/12.
65. (انسان و ایمان) شهید مطهری 33/ به بعد.
66. (صحیفه نور) ج 2/77.
67. همان 102/.
68. (اندیشه های اهل مدینه فاضله) ابونصر فارابی ترجمه سجادی 251/ - 252.
69. (جمهوریت) افلاطون فصل 5.
70. (خداوندان اندیشه سیاسی) ج 2 قسمت اول 47/ امیرکبیر.
71. همان 9/.
72. همان 48/.
73. (تاریخ فلسفه در اسلام) میان محمد شریف ج 2/152 مرکز نشر دانشگاهی.
74. (نهادها و اندیشه ها) حمید عنایت 149/.
75. همان 153/ - 154.
76. (الاحکام السلطانیة) ماوردی 5/.
77. (الدولة والسیاسة) دکتر احمد الحضری 30/.
78. (صحیفه نور) ج 7/82 - 83.
79. همان ج 9/55.
80. سوره (انشقاق) آیه 8.
81. (صحیفه نور) ج 1/234 - 235.
82. همان ج 1/253.
83. همان ج 8/8.
84. همان ج 6/158.
85. همان ج 2/228.
86. همان ج 11/123 - 124.
87. همان ج 7/15.
88. همان ج 18/32.
89. همان ج 2/156.
90. سوره (احزاب) آیه 6.
91. سوره (آل عمران) آیه 164.
92. (صحیفه نور) ج 17/103.
93. همان ج 9/253.
94. همان ج 10/174.
95. همان ج 9/170.
96. همان ج 5/31.
97. همان ج 1/15.
98. همان ج 9/254.
99. همان ج 10/27.
100. همان ج 11/132.
101. همان ج 19/237.
102. همان ج 20/170 - 171.

